

مجله ارمنیان

سال هیجدهم

تاریخ انتشار آخر آبانماه

پانزدهم آبانماه ۱۳۲۸

مدیر و نگارنده وحید دستگردی

سومین سفر اصفهان

پس از بیست سال

پس از بیست سال توقف طهران سومین مسافرت باصفهان بحکم بیش آمد
 سرایش آمد و آنچه را از آثار و یادگارهای عصر همایون مهین شاهنشاه ایران پناه پهلوی
 در اصفهان بچشم دیده برای آنکه ایرانیان دور و نزدیک خوانند و بگوش بشنوند مجملی
 از مفصل و یکی از هزار را مینگارم .

* * *

روز یکشنبه دوم آبانماه پیش از آفتاب باصفهان وارد و از سمت خیابان
 شاپور بسوی دستگردچی رهسپار شدم . خیابان شاپور مانند تمام خیابانهای کنونی
 تازه ساز و از شمال غربی اصفهان تا جنوب غربی امتداد داشته ازین مارنان گذشته
 چهارباغ و خیابان فرح آباد منتهی میشود . اهمیت این خیابان را کسی میدانند که بیست
 سال پیش اوضاع اصفهان را مانند من دیده و سختی عبور ازین راه را در تابستان
 و زمستان سنجیده باشد

چند روز برای دیدن دوستان و خویشان و ندان در زاد بوم دستگردچی
 متوقف و روز پنجشنبه ۱۳ آبان بر حسب دعوت رئیس محترم معارف آقای
 تاج الدین امامزاده برای ادای خطابه شبانه در دبیرستان سعدی بشهر رهسپار و دو ساعت
 بعد از ظهر نیز در دبیرستان ادب برای دیدار جشن ورزش سالیانه بموجب دعوت
 مدیر محترم مدرسه بهمر اهی رئیس دانشمند معارف و فاضل نبیل آقای احمد

عرفان مدیر محترم نامه عرفان اصفهان حاضر و از مشاهده ورزش نوآموزان و مسابقه های گوناگون و ترقی فرزندان اصفهان و جدیت مدیر و سایر کارکنان دبیرستان بی نهایت خرسند و بهره مند و پس از ختم جشن حوالی غروب بسوی دبیرستان سعدی شتافتیم .

دبیرستان سعدی - در اصفهان یکی از بناهای بسیار عالی نوین و نمونه از هزاران یادگار دورمشمع شاهنشاه ایران پناه بهلوی است که بدستگیری مهندس حکمت آیین نقشه آن طرح و کاخ آن سرشیر یا کشیده و آغاز آبادی و عمران اصفهان را پس از انجام خرابیهای عصر منحوس قاجار بهر بیننده بشارت میدهد .

بر حسب دعوت رئیس محترم معارف گروهی انبوه از اعظم و دانشمندان و دبیران و دانش آموزان اصفهان در تالار دبیرستان حاضر بودند و در حقیقت این ساعت بهترین ساعات ایام اقامت من در اصفهان محسوب بود زیرا جمع کثیری از فرزندان خلف اصفهان و دانشمندان و سخن سنجان ایران را در این ساعت برابر چشم دیده و از دیدار چنین منظره روان بخشی که حاصل زحمت و فداکاریها و آزادی طلبی های دیرینه و آرزوهای پیشینه من و تمام فداکاران راه آزادی بود یزدان پاک را سپاسگذار و شاهنشاه ایران پناه بهلوی را ستایشگر و خدمات و زحمات معارفی جناب آقای حکمت وزیر معارف شایسته عصر بهلوی را زه و احسن گفته بامسرت و نشاطی بی پایان بایراد خطابه که در پایان نگاشته میشود پرداختم . در حقیقت نشاط دیدار این منظره مرا بر ضعف و ناتوانی و تنگی نفس استیلا بخشید و توانستم قریب یکساعت ندای خسته و گفتار شکسته بسته خود را بگوش هوش فرزندان اصفهان برسانم و گرنه شش سال بیشتر است که در نتیجه کسالت سخت و تنگ نفس مزمن از ایراد خطابه و ادای گفتار بکلی باز مانده ام .

بزرگترین کارهایی که در عرصه سعادت حصر شاهنشاه بهلوی در اصفهان انجام یافته همانا آبادی و عمران آثار قدیم و بناهای باستان و مساجد و مدارس عصر صفوی است مسجد جامع عباسی - معروف بمسجد شاه یکی از بناهای بی نظیر عالم است

و شهادت جهاننیدگان در تمام جهان عدیل و نظیر ندارد. موقوفات این مسجد عظیم در زمان قاجاریه میان غارتگران اوقاف بر اثر خیانت متولیان تقسیم شده و یکی دو قریه هم که باقی مانده بود پنج شش سال قبل پیش از آنکه تاج‌الدین امامزاده بر ریاست اوقاف و معارف برقرار شود بگارت رفته و البته در چنین عصر فرخته این دوسه قریه لااقل از دست غارتگران اوقاف بیرون آمده و خائنان هم بسزای عمل خویش خواهند رسید.

مسجد شاهرا با کلیسای بزرگ حلفای اصفهان شاه عباس ساخته و برای هر دو موقوفات بسیار قرار داده و موقوفات مسجد شاه ستم ده بیست برابر کلیسا بوده اکنون موقوفات کلیسا همانگونه برقرار بلکه افزوده شده ولی موقوفات مسجدرا ملانمایان بکلی نیست و نابود کرده اند !!!

باری از مقصود دور ماندیم. مسجد شاه نزدیک باتهدام و ویرانی بود ایوان گنبد شکاف سخت داشت و کاشی‌های گنبد و کتیبه‌ها غالباً ریخته بود و اکنون بتوجهات شاهنشاهی و اقدامات وزارت معارف آبادی را اثر سرگرفته شکاف ایوان بکلی ناپدید و طاق ایوان کاملاً استوار و کاشی‌های ریخته بجای خود برقرارند مدرسه چهارباغ شاه سلطان حسینی نیز که بقایای موقوفات آن در شکم متولیان میریخت و بکلی مدرسه رو بخرابی میرفت بتوجه وزارت معارف و اوقاف آباد و از صورت خرابی خارج و چون قبه موقوفات بتصرف اوقاف درآمده از بلای غارت و تقسیم مصون مانده و در ضلع جنوب غربی آن نیز دانشکده معقول و منقول باهمان رونق و شکوه قدیم بنا و نزدیک بانجام است.

مسجد شیخ لطف‌الله که پس از مسجد شاه بزرگترین بنای تاریخی عظیم اصفهان و از عظمت فکر مهندسان پیشینه ایران خیر میدهد نیز در شرف اضحلال و خرابی بود و اینک بتوجه و مرمت وزارت معارف بکلی آباد و از انهدام مصون و محفوظ است.

بزرگترین و بهترین فکری که برای بقای این آثار قدیمه بکار رفته آنست که در وزارت

گنبد‌های عظیم مسجد شیخ لطف‌الله و مدرسه چهارباغ گنبد‌های دائمی را موقوف داشته اند زیرا این گنبد‌ها اساس خرابی بوده چنانکه راهرو مسجد شیخ لطف‌الله را گنبد درهم شکسته و پانهدام نزدیک کرده بود مانند مدرسه چهارباغ اکنون گنبد‌ها از بین رفته ولی در حوالی مسجد شیخ لطف‌الله حمامی بتازگی تاسیس شده که دود آن برای مسجد و گنبد کاملاً مضر و شاید گنبد آن هم بریسه گنبد ضرر وارد سازد. چنانکه شنیده شد مهندس ساختمان‌های معارف هوسیوگندار که تمام مرمت و عمرانهای اصفهان به‌مهندسی او انجام یافته بمقام مربوط نوشته است که این حمام باید از اینجا موقوف و برداشته شود و البته برداشته خواهد شد و مسجد عظیم شیخ لطف‌الله از خطر دود حمام نجات خواهد یافت.

آثار و کارهای معارف در شهر اصفهان از قبیل ساختن دبیرستانها و مرمت و عمران کاخهای باستان پیش از آنست که بتوان درین مختصر جای داد البته جرائد باشکوه اصفهان اخگر - عرفان - باختر شرح این آبادی و کارهای برجسته عصر بهلوی را زینت صفحات خویش قرار داده و خواهند داد.

از آثار باستانی اصفهان که هنوز عمران و آبادی در آنها راه نیافته یکی دخمه بزرگترین استادسرخن استاد کمال‌الدین و دیگر سردر خانقاه قریه نصر آباد است و این هر دو نیز اکنون مورد توجه خاص وزارت معارف واقع و عنقریب بنای تاریخی قدیم نصر آباد آباد و محفوظ و دخمه استاد کمال‌الدین در محل اصلی و تاریخی خود باشکوه تمام ساخته خواهد شد.

برای پیدا کردن قبر میرزا غلام‌نصر آبادی صاحب تذکره نصر آبادی که یک بخش آن ضمیمه سال ۱۷ ارمغان شده و بخش دیگر تحت طبع است روزی بنصر آباد رفته و بدستاری یکی از نواده‌های او ملاعباس قاجمیر قبر میرزا ظاهر را نزدیک در خانقاه کهن سال نصر آباد پیدا کردم و چون چند قطعه سنگ‌های نفیس اورا بیست‌سی سال قبل مردم نادان برداشته در همان نزدیکی بمصرف پل رسانیده بودند از عباس قاجمیر و سایر اهالی نصر آباد خواهش شد که

سنگ‌ها را بمحل اصلی خود برگردانیده و دخمه بهترین یادگار و افتخار نصر آباد را بخوبی و بهتر ازین نگاهداری کنند.

خانه که میرزا طاهر متخلص بطاها در آن ساکن بوده نیز در همان حوالی پیدا کردیم این خانه بسیار عالی و باصفا و شاعرانه ساخته شده و تقرباً بتوجهات مخصوصه وزارت معارف در نتیجه پیش نهاد رئیس محترم معارف اصفهان دبستانی در نصر آباد بنام (طاها) که تخلص شاعری میرزا طاهر است در همین خانه برقرار و شش هزار و اندی جمعیت قریه نصر آباد از نعمت معارف و تعلیم و تربیت عصر پهلوی برخوردار خواهند گردید.

خانه استاد بزرگ ادب و سخن اصفهان در قرن اخیر اعنی (میرزا یحیی مدرس) اعلی الله مقامه را نیز شبی بزیارت رفته و برخلاف سفرهای پیشین که از قبض محض وی بهره‌مند میشدم در همان اطاق مخصوص وی از ملاقات فرزند خلف و ادیب وی (آقا حسین مدرس زاده) استفاضه دست داد آری زنده است کسی که در دیارش باشد خلفی بیادگارش

کارخانه‌های بزرگ اصفهان

بمراهی آقای محمد حسین دائی جواد که یکی از تجار معتبر روشن فکر اصفهان و در راه آزادی و مشروطیت همواره فداکار و از عشاق پیشرفت عظمت و قدرت دولت پهلوی و (قولی است که جملمگی برآند) یک روز در کارخانه عظیم ریسباف از تماشای ماشین آلات و ابزارهای جسیم و عظیم کارخانه خوشنود و هم از ملاقات مدیر محترم و فعال کارخانه آقای کسائی و یکی از افراد محترم هیئت مدیره آقای امامی که هر دو از تجار محترم روشن فکر و دانشمند اصفهان بشمار و در حقیقت تاسیس این کارخانه نتیجه فعالیت ایشانست بی نهایت خرسند و از چنین کارخانه و مردمان کار بترقیات روز افزون و آینده روشن وطن خویش مطمئن و امیدوار شدیم.

روزی نیز بکارخانه بشم که در باغ زرشک تاسیس و ماشین‌های وی

بتاز کسی وارد و فعلاً مشغول سوار کردن هستند و عنقریب بکار میافند رهسپار
و بهدایت فاضل ادیب آقای سینتا تمام اسباب و ابزارهای شایسته انگیز و اطاق
وتالارهای بزرگ را با کمال شوق بازدید و چون مجال توقف در اصفهان نداشتیم
کار خانهای بزرگ دیگر را که هر یک از دور عظمت خود را نشان میدادند موفق
بدیدن نشده بسفر دیگرمجول داشتیم.

یک مؤسسه بر فایده (پرورشگاه ایتم) را نیز در روز آخر اقامت
موفق بدیدن شدم. در این مؤسسه تمام اطفال یتیم دختر و پسر که همیشه
در کوجهای پسر و سامان و سرگردان بوده اند با کمال نظم و نظافت مشغول
تحصیل و صنعت آموزشی هستند و همه چیز آنها حتی حمام و مطبخ در عمارات
پرورشگاه مهیاست و شاید در تمام ایران کمتر نظیر این پرورشگاه پیدا شود.
مؤسس و موجد و نگاهبان پرورشگاه آقای محمد قلی امینی مدیر فاضل
و نگارنده نامه شیوای اخگر اصفهان است.

آقای امینی را نیز پس از هفت سال چند دقیقه موفق بملاقات شده
و در حقیقت نمودار به حدیث و کار و فضل و زحمت را بتصدیق دوست و دشمن دیدن کرده
ایشان را در تاسیس چنین پرورشگاه و ادامه نامه کهن سال اخگر و سایر زحمات ادبی
و خدمات علمی و تالیف و ترجمه های شیوا تهنیت و مبارکباد گفته پس از آن
بفاصله چند ساعت بطهران مراجعت کردیم.

این بود مختصری از اوضاع کنونی و ترقیات صوری و معنوی اصفهان
در پایان بنگارش خطابه خویش میپردازیم.

این خطابه راجع است بافتخار تاریخی اصفهان استاد کمال الدین
خلاق المعانی بمناسبت ساختن کاخ ابدی وی در همان محل اصلی و تاریخی خود که
بدست سیاه مغول شهید و نموشش بچاه افتاده و همان چاه سر پوشیده اکنون قبر
اوست و پس از نطق غرای رئیس محترم معارف خطابه ما در اوایل شب تقریباً
آغاز و دو ساعت از شب گذشته انجام یافت.

خطابه

این که می بینم بیداریست یارب یا بخواب
اصفهان را در چنین نعمت پس از چندان عذاب

بیست و دو سال پیش از این که در اصفهان اقامت داشتم هر طرف می دیدم
خرابی بود بر سر خرابی و ویرانی بالای ویرانی ولی امروز در سایه عنایات
الطاف بیکران آفتاب آسمان عدل و امان شاهنشاه ایران پناه پهلوی ارواحنا فداه
هر چه مینگرم آبادی در آبادی و عمارت بر عمارت و یکی از آن آبادیهای بیحد
و شمار همین دبیرستان سعدی است که الان ما را در برابر نظر و چون شعر سعدی
سر تا پای آرایش وزیب و زیور است

اینک پس از حمد یزدان و ستایش مهین شاهنشاه پهلوی و دعای بقای
حکمت و معرفت در مرز و بوم ایران نخست از امام و پیشوای معارف اصفهان
آقای امامزاده و دبیران دانش پژوه و بزرگان ارجمند اصفهان که در این محضر
خطابه تشریف قدوم ارزانی و مرا بیدار و زیارت خود خرسند داشته اند
سپاسگذاری کرده آنگاه عرضه میدارم

چون هر کسی باید در حدود وظایف و مختصات خود سخن براند و وظیفه
بندها گریه از شعر و ادب داشته باشم اینست که از حدود شعر و ادب قدم فراتر ن گذاشته
و هر گاه از عهد به برابم در خصوص بزرگترین سخن سنج عراق **خلاق المعانی کمال الدین**
اسمعیل اصفهانی سخن رانده برخی از مقامات و شمه از حالات این نابغه بزرگ
اصفهان را معروض دارم

سخن و شعر در کشور ایران سه مرکز عظمت و بزرگی داشته عراق
فارس - خراسان - و هر مرکزی را باید گفت بسبب یک سخن سالار و نابغه عظیم در
عظمت مشهور شده است.

بعقیده رهی سخن سالار خراسان حکیم فردوسی طوسی و انوری و فرخی
و سخن سالار فارس حضرت شیخ سعدی و خواجه حافظ و سخن سالار عراق
حکیم نظامی و استاد جمال الدین و استاد کمال الدین میباشند

حکیم نظامی - گنجینه نشین و مسلم از عراق عجم است ولی آيا زاد بوم و مسقط الرأس
وی تفرش قم یا همدان و اصفهان وری است یا جای دیگر در این باب چیزی
معلوم نیست و دلیل قاطعی در دست نداریم

تذکره نویسان بدلیل این دو بیت

چو در گرچه در بحر گنجه گم ولی از قهستان شهر قم

تفرش دهی هست تا نام او نظامی از آنجا شده نام جو

اورا اهل تفرش قم و مسقط الرأس را قریه (تا) دانسته اند ولی ما
این دو بیت را در نسخ متعدده کهن سال نیافتیم و ظن قوی چنانست که این
دو بیت در حدود هزار هجری بخرد نامه نظامی الحاق شده است

در عراقی بودن نظامی شکی نیست زیرا در چندین جا عراق را ستایش
و بدان اظهار اشتیاق کرده و تقریباً خود را عراقی میخواند در مخزن الاسرار
فرماید

گنجه گره کرده گریبان من گم نام انانی و مطالعاتی سببی گنج عراق آن من

در شرفنامه فرماید

عراق دل افروز باد ارجمنند که آوازه فضل از او شد بلند

در خسرو و شیرین فرماید

عراقی وار بانك از چرخ بگذاشت بآهنگ عراق این بانك برداشت

بانك در مصراع اول بمعنی آوازه و شهرت در هنر است که عراقی را
فقط بدین وصف متصف دانسته است

پس از حکیم نظامی جمال الدین و کمال الدین عراق را چشم و ابراز را

چراغ و هیچ شاعری در عراق بدین پدر و پسر نمرسد

این نکته هم ناگفته نماند که در میان نواع سخن تاریخ روزگار هیچ پسری را نشان نمیدهد که بمقام پدر رسیده باشد جز کمال الدین که در نبوغ شاعری بمقام پدر رسید بلکه بقیده اکثر نزدیک تمام از پدر در گذشت. فرزند حکیم نظامی محمد طبع وزانی داشته و البته شعر هم میگفته ولی نظامی چو تف میدانسته که او شاعر نابغه نخواهد شد در طی نضایح خود بزبان ادب و بنوعی که دلتنگ نشود او را بترک شعر و شاعری اندرز داده و میفرماید :

گرچه سرسوریت بینم آیین سخنسوریت بیسم

در شعر میبچ و دزقن او کز اکتب اوست احسن او

زین فن مطلب بلند نامی کان ختم شد است بر نظامی

شنیده‌ام شاه شجاع که خود یکی از نواع ادبست میگفته که من

در دیوان استاد جمال الدین تتبع و تفحص بسیار کرده و او را از پرسش قوی تر

می بینم ولی نمیدانم بچه سبب و کدام دلیل تمام بزرگان ادب پسرها بر پدر

ترجیح داده و مقدم دانسته‌اند

استاد جمال الدین یکی از اقتضای ادبی و تاریخی اصفهان و همواره

در بهنه شعر و ادب مدافع اصفهان بوده و با مجیر الدین بیلقانی که در

آن زمان از طرف اتابکان آذربایجان در اصفهان حکومت داشته و اهل

اصفهان را هجا گفته سخت در مقام معارضه برآمده بحماییت اصفهان او را

هجاهاى بی نظیر گفت . مجیر الدین در هجو اصفهان گوید

گفتم ز صفاهان مددجان خیزد اعلی است مروت که از ان کاز خیزد

کی دانستم کاهل صفاهان کورند با آنهمه سرمه کز صفاهان خیزد

نیز گوید :

صفاهان خرم و خوش مینماید بسات بر شهر آرای طاوس

ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند نجس شد بال خوش سیمای طاوس

یقین میدان که مجموع صفاهان چو طاوس است و اینان بای طاوس

شعراى اصفهان همه در مقام جواب بر آمده و مجیر را جوابهای سخت داده‌اند و بهتر از همه استاد جمال الدین فرماید

هجو میگویی ای مجیرک هان
تاترا زین هجا بجان چه رسد
در صفاهان زبان نهادی باش
تاسرت را ازین زبان چه رسد
چند گوئی کند در دقایق طبع
خاطر اهل اصفهان چه رسد
..... گنجبه و تالیس
تا بشروان و بیلقان چه رسد
..... خواجه خاقانی
تا بتو خام غلبان چه رسد

نز گوید

اول که نفس ناطق را از شعاع فضل
ایزد فضل خویش و برحمت بیافرید
پستان خویش در دهن شاعران نهاد
تاهریکی بقدر فصاحت از آن مکید
وزیر آنکه دیرتر آمد مجیر دین
شیری نموده بود پس اندر دهانش ...

خاقانی را چون هجوها شعراى اصفهان بگوش رسید در مقام پوزش
بر آمده و چون خود هم از مجیر الدین که شاگرد وی بوده خوشدل نبود
قصیده غرا در ستایش اصفهان و نگویش مجیر منظوم داشته باصفهان فرستاد
و اینک چند بیت از آن قصیده را که در محفظه خاطر باقی است معروض میدارم
مطلع اینست

نکته حور است یا هوای صفاهان
جهت جواز است یا لقای صفاهان
تا آنجا که گوید

دیور جیم آنکه هست دزد بیانم
گر دم طغیان زد از هجای صفاهان
اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند
من چه بدی کرده‌ام بجای صفاهان
جرم ز شاگرد و پس عتاب بر استاد
اینست بر استاد اصدقای صفاهان
در سنه ثا، نون، الف، بحضرت موصل
خواندم ثانون الف ثنای صفاهان
کعبه مرا رشوه داد شقه سبزش
تائهم کعبه را و رای صفاهان

رحیم محرف مجیر است و مجیر پس از تحریف رحیم میشود. سنه ثانون
الف با صد و پنجاه و یک هجری است یعنی در این سنه در حضرت پادشاه موصل که
از سلسله سلجوقی و در آنجا سلطنت داشته با صد و پنجاه و یکبار ثنای اصفهان گفتیم

در این سال معلوم میشود خاقانی بسفر مکبرفته و در موصل پادشاه سلجوقی را مدیح گفته و بمناسبتی از اصفهان ستایش کرده است ولی آن قصیده اکنون مرا بنظر نیست و اهل ادب خود میتوانند در دیوان خاقانی پیدا کنند

خاقانی قصیده مداین را هم در همین سفر ساخته ولی معلوم نیست که هنگام رفتن ساخته یا در موقع بازگشتن و نیز مثنوی تحفة العراقین را در همین سفر منظوم داشته یک نسخه آنرا بعراق عجم که مرگزش اصفهانست گوید نزد استاد جمال الدین فرستاده و چون خاقانی در این مثنوی بلاف و غرور بی اندازه پرداخته و خود را تنها شاعر دانسته و گفته .

کس را سخن بلند از این دست
در نوبت من هر آنچه هستند

سو گند بمصطفی اگر هست
دزدان سخن بریده دستند

استاد جمال الدین را بطبع ناگوار آمده و قصیده معروف دندان شکن خود را بخاقانی پاسخ فرستاد اینک چند بیت از آن قصیده معروض میشود .

کیست که بیغام من بشهرشروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

گوید خاقانیا اینهمه ناموس چیست
نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد

تحفه فرستی ز شعر سوی عراق اینت جهل
هیچکس از زیر کی زیره بکرمان برد

مرد نماند از عراق فضل نماند از جهان
که دعوی چون توئی سر سوی کیوان برد

شعر فرستادنت دانی مانند بچه
مور که ران مدخ نزد سلیمان برد

کسی بر آفتاب نور چراغ آورد؟
کسی بر ماهتاب خلعت کدقان برد؟ الخ

در عصر فرخنده مهین شاهنشاه بهلوی بسبب ظهور حکمت و توسعه دایره علوم و معارف از تمام بزرگان و سخن سالاران فارس و خراسان تجلیل و تکریم بجای آمد برای حکیم فردوسی جشن هزار ساله باشکوه گرفته شد و آرامگاه وی که نام و نشانی نداشت چون قصر فردوس سر بفلک کشید .

آرامگاه سعدی و حافظ نیز که مردم فارس را همیشه کعبه وار ستایشگاه و آباد بود بدستکاری فرزند خلف فارس جناب آقای حکمت وزیر معارف در

پهلوی زیب و زینت و آرایش نو یافت .

در هر شهر و ولایت دخمه شعر او ادبا دارای کاخ عظمت و تجلیل و زیارتگاه اهل ذوق شد ولی در باره سخن سالاران عراق هنوز اقدامی نشده و در اصفهان هنوز قبر استاد جمال الدین نایب دویبی نام و نشان و من با جستجوی بسیار تا کنون نام و نشانی از آن نیافته ام . دخمه استاد کمال الدین نیز که بزرگترین سرمایه افتخار اصفهان است هنوز چنان ویران و بی سامان مانده که در نزد خودی و بیگانه باعث سرافکنندگی و شرمساری است .

حکیم نظامی را نیز آرامگاه و مرقد پاک از ایران دور و ناامعمور و در یک قرن سنگی گنجه غریب و مهجور است . در چند سال قبل اهل گنجه درصدد برآمدند که گنبد و بارگاهی عظیم در گنجه ساخته و جسد نظامی را از محل اصلی خود بشهر بیاورند ولی دولت روسیه مانع این عمل گردید و اینک شنیده میشود که در همان محل اصلی دولت بعمارت و آبادی و برافراشتن کاخی عظیم در خور عظمت حکیم نظامی مشغولست

من در طی بیست سال مسافرت اینک مرتبه سوم است که توفیق در اجابت باصفهان یافته و در هر بار آبادی دخمه استاد کمال الدین را نصب العین داشته در این راه کوشش و مجاهدتها کرده ام .

نخستین بار تقریباً ده سال پیش قبر گمشده استاد را در محله جو باره پیدا کرده و روزی باجمعی از دانشمندان و اکابر اصفهان بزیارت آن دخمه پاک رفته از دوستان ادب و بزرگان اصفهان درخواست ساختن کاخ و گنبد نموده ولی تنها کاری که از پیش رفت این بود که دستانی بنام (کمال اسمعیل) در دستگردچی تاسیس و هنوز برقرار و از فیض نام استاد در این ده سال پنج قسمت از اهالی دستگرد از تعلیم و تربیت برخوردار شده اند . در سفر اول قصیده ساخته ام که فقط مطلع آنرا بخاطر دارم .

زری شدم بصفهان روانه با تعجیل بی زیارت قبر کمال اسمعیل

سفر دوم شش سال پیش از این بود و در اداره حکومتی بدستکاری و همراهی حکمران وقت (آقای دبیر اعظم) با حضور گروه انبوهی از بزرگان اصفهان قصیده در همین باب خوانده و برای ساختن آرامگاه مبلغی اعانه فراهم گردید ولی دور از محل اصلی و قبر تاریخی استاد کمال الدین برای بنائش بیهوده بنام کمال الدین مصرف شد.

اینک که سفر سوم است میتوانم بنام اهل ذوق و ادب و فرزندان خلف اصفهان بشارت دهم که زحمات پیشین بی نتیجه نمانده و در نتیجه مسافرت وزیر بی نظیر معارف «جناب آقای حکمت» که خود بهترین سخن سنج و نگهبان و قدرشناس شعر و ادب است عنقریب دخمه استاد کمال الدین از ویرانی رسته و بدستکاری همت رئیس محترم معارف که الحاق در ساختن بناهای معارفی و مرمت کاخهای کهن و حفظ آثار قدیم بذل جهد و سعی جمیل بکار برده و میبرد کاخی عظیم در خور عظمت استاد در همان محل اصلی ساخته خواهد شد.

این نکته نیز نگفته و نهفته نماند که در عصر سعادت حصر مهین شاهنشاه پهلوی و وزارت جناب آقای حکمت کمیته خدمتگذار شعر و ادب را توفیق ساختن بهترین کاخ زرک معنوی برای مهین استاد و سخن سالار عراق رفیق آمده و دخمه معنوی حکیم نظامی یعنی دیوان او را که بدست کاتبان در طی دوره هفتصد و پنجاه سال از کثرت غلط و سقط و تحریف و الحاق بکلی از کار افتاده بود باسی نسخه کهن سال مقابله و تصحیح و تمام ابیات مشکل را شرح و تفسیر و لغات و کنایات را توضیح و تاکنون پنج نامه در پنج جلد از طبع خارج و منتشر و دو نامه دیگر هم که خرد نامه و دیوان قصیده و غزل باشد عنقریب طبع و نشر و خمسه نظامی بسبعه نظامی بدل خواهد شد.

دریست و هشت هزار بیت خمسه نظامی تقریباً شصت هفتاد هزار غلط

تصحیح گردید از این قبیل !!

داس ماهی چوبشت ماهی نیست

هیچ رنگی به از سیاهی نیست

داس ماهی استخوان اوست و چون کاتبان معنی را نفهمیده یکی نوشته است ، سرماهی ، دیگری نوشته ، زیر ماهی ، و دیگری نوشته ، دم ماهی درین بیت نیز

از سیاهی بصر جهان بیند چو گنتی بر سیاه نشیند

کاتب معنی چو گنتی را نفهمیده و نوشته است (خرمگس بر سیاه نشیند !!!) چو گنتی

مخفف چو گنتی است مانند غمگنی مخفف غمگینی در بیت رودکی

ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری

و مانند خشمگنی مخفف خشمگینی در شعر سعدی (اگر تو خشمگنی ای پسر و گر خشنود)

شیدم یکی از فضلالی معاصر خشمگنی را خشم کنی خوانده و بر سعدی ابراد گرفته است که در این مصرع کلمه (باشی) بدون قرینه حذف شده و این حذف مغل فصاحت است !!

دیوان جمال الدین و کمال الدین را هم از روی چند نسخه کهن سال تصحیح و تکمیل و برای طبع و نشر حاضر ساخته ام و عتقریب پس از انجام دیوان حکیم ظاهری نخست دیوان استاد جمال الدین در حدود ده هزار بیت سپس دیوان استاد کمال الدین را در حدود بیست هزار بیت با تصحیح و ترجمه و افی طبع و دخمه معنوی و کتب حقیقی آنان نیز در انظار جهانیان ساخته و برافراخته خواهد شد .

در زمان پیشینه القاب علمی بی سبب و جهت بکسی داده نمیشد و استاد کمال الدین بلقب خلاق المعانی در میان آنهمه شعرا و ادبا و افاضل بزرگ باستان از روی حقیقت و شایستگی ملقب شده است .

مضامین بکر و افکار باریک و معانی دقیق در دیوان استاد کمال الدین بسرحد کمال یافت میشود و اساتید بزرگ معروف از مضامین دلکش وی اقتباس بسیار کرده اند . در سن نوزده یا بیست سالگی پس از رحلت جمال الدین قضاید غرای وی شعرا و فضلاء را بشک انداخته و بعضی از راه حسد می گفته اند این اشعار از پدرا اوست که بنام خود میخوانند پس برای دفع شک و بستن

دهن حسودان قصیده معروف خود را با این مطلع
 روزی و طای کجلی شب درس آورم بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم
 منظوم و منشور ساخت . در این قصیده از آن سبب بدر خود را بخواب می بیند و باوی
 مکالمات منظوم میکند تا ثابت گردد که این قصیده از استاد جمال الدین بدرش نبوده است

چنانکه گوید

افسوس کافتاب هنر رفت و من زعجز افتاده همچو سایه بر این صحن اغبرم
 دی دیدمش بخواب و مرا گفت کای بسر خوش داردل که خوشدل از انصاف دارم
 یکوقت اشعار اساتید بزرگ را در توصیف ماه جمع آوری میکردم
 دو بیت از مطلع یک قصیده کمال الدین را بر تمام مضامین اساتید دیگر مقدم یافتم .
 مپرس کن تو چگونگی شکسته دل بر گشت مه چهارده چون بارخت برابر گشت
 ز شرم روی تو سردر جهان نهاد چنان که تا قیامت خواهد بعالم اندر گشت
 پدید شد ز هلال استخوان پهلوی او ز بسکه ماه زرشک تو زرد و لاغر گشت
 قصیده معروف بردیف برف وی را تاکنون احدی جرأت استقبال

نکرده و در حقیقت استقبال آن ممتنع و محال است . مطلع اینست

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف گوئی که لقمه ایست زمین در دهان برف
 زمینان که سر بسینه گردون نهاد باز خورشید پا بدر نهد ز استان برف
 ازس که سر بخانه هر کس فرو کند سرد و گران و بیمزه شد میهمان برف

قصیده مرده بردیف دست وی را بسیاری از اساتید بزرگ ساخته اند از جمله
 ظهیر قاریابی که از اساتید زبردست قصیده است و بیش از کمال الدین این قصیده را
 ساخته ولی همه از سلف تا خلف در پیش قصیده کمال الدین هیچند .

اینک چند بیت از آن قصیده را عرضه میدارم

بر تافته است بخت مرا روزگار دست زانم نمیرسد بسر زلف یار دست
 صبر و جوانی و دل و دین بود در غمش هشتم باب دیده ازین هر چهار دست
 بر دم مار پای نهادست بیگمان هر کس که زد در آن سر زلف چو مار دست

در آب جست باید ازین پس تن مرا
 کرباز گیرم از مژه سیل بار دست
 لعل تو را شبی بیسودم من و هنوز
 می لبسم از حلاوت آن گریه وار دست
 بیسکان تیر غمزه نو دردل منست
 گریست باورت زمن اکنون بیار دست
 کلمه (می لبسم) را هیچکس غیر از استاد نمی تواند در شعر بیاورد
 بدون اینکه شعرش از فصاحت خارج شود باری چون در دوسفر پیش دو قصیده
 در موضوع آرامگاه کمال الدین باصفهان ارمغان آوردم اینک هم قصیده سوم را
 در همین موضوع عرضه داشته و سخن خویش پس از تشکر و سپاس بی نهایت از
 رئیس محترم معارف و دبیران دانشمند و بزرگان محترم و افاضل اصفهان خاتمه میدهم.
 قصیده در شماره بعد

نقل از یک سفینه کهن سال

آثار اساتید

ضیاء الدین فارسی

صبحست خبز و میل بجام شراب کن
 تنگست وقت کار طرب را شتاب کن
 زان پیش کافتاب زمشرق کند طلوع
 در مشرق بیاله زمی آفتاب کن
 از می سوار خواه و ز ساقی پیاده جوی
 وانگاه زین دو کشور غم را خراب کن
 می بادشاه مملکت لهو و خرمیست
 تخت از بیاله سازش و تاج از حباب کن
 زهی ز قد تو پست آسمان زنگاری
 بلند گشته ز تو منصب جهان داری
 همیشه گاو فلک زیر بار همت تو
 چو گاو زیر زمین است از گرانباری
 سپهر فضل شمس الدین که قدرت
 قدم از اوج گردون بگذراند
 نه لعلست آنکه بیرون آید از سنک
 ز سنک الفاظ تو خون میچکاند
 فرو ماند از جواب نظم تو طبع
 که نظم تو بنظم کس نماند
 تواند نظم کردن طبع لیکن
 جواب وحی کردن کی تواند
 وقت صبحست بیار ای نگار
 جام می آن دافع رنج خمار